

# حقوق اقلیتها یا حقوق شهروندی

## سنجش سزاواری

متن سخنرانی جناب حمزه واعظی در همایش کانون در آکسفورد:

کلید - واژه

"حقوق اقلیتها" و "حقوق شهروندی" دو کلید - واژه ی اساسی پرکاربردی هستند که طی دوده ی اخیر، در ادبیات سیاسی افغانستان، رونق گسترده ای پیدا کرده است. تعریف روشن و سنجش دقیق معادله ی این دو مفهوم حقوقی - سیاسی، می تواند کیفیت وکیان گفتمان قومی را در مسیر روشن و دریک فرایند عقلانی پایدار و پرمایه نشانی دهد. بدینرو، در این گفتار تلاش می گردد تا اولویت، ضرورت، اهمیت و نسبت این دو مفهوم در گزینش گفتمان قومی تشخیص گردد.

پرسش جدی و اساسی که نسبت به گفتمان قومی جامعه ی افغانستان وجود دارد و می تواند سرشت سیاسی و سرنوشت اجتماعی این جامعه ی نا همگن و نا پیوسته را توضیح دهد، این است که با توجه به شرایط سیاسی، هویت های متکثر قومی، مطالبات متنوع اجتماعی، کدامیک از این مفاهیم کلیدی و رویکرد استراتژیک، در تبیین گفتمان ملی امروز کشور و الگوی زندگی فردای جامعه رسا تر، واقع بینانه تر و عقلانی تر می باشد؟ آیا طرح گزینه ی "حقوق شهروندی" می تواند سیر گذار از مرحله ی قومی، توسعه ی فرهنگی، شکیبایی اجتماعی و بلوغ سیاسی را تحقق بخشد و یا اینکه تأکید بر مفروضه ی "حقوق اقلیتها"، گزینه ی مناسب و موجه برای بازتاب واقعیتها و الگوی عملی، عینی و علمی در جهت تأمین عدالت سیاسی - اجتماعی و بلوغ خرد جمعی خواهد بود؟

**حقوق اقلیتها:**

**طرح ناشکیباییها و چالشهای ملی**

**پیشینه و ضرورت طرح موضوع**

طرح حقوق اقلیتها رایج ترین و مشهور ترین اصطلاح در ادبیات سیاسی و بخش مهمی از گفتمان قومی در دو دهه ی اخیر بوده است. این ادبیات از ابتدای دهه 70 خورشیدی و پس از تشکیل دولت جهادی، به الگوی غالب گفتمان قومی بدل گردید و بصورت مهمترین عنصر چانه زنی سیاسی در عرصه

ی قدرت سیاسی و مطالبات قومی درآمد که عمدتاً از جانب برخی از احزاب قومی - جهادی و مشخصاً از جانب حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری و جنبش ملی - اسلامی به رهبری عبدالرشید دوستم، طرح و پیگیری می گردید.

با استناد به محرومیت ها و تبعیضهای عمیق و هنجار شده ی قومی، شاید بتوان گفت برای تثبیت و تعریف هویت اقوام حاشیه نشین و کاملاً فراموش شده، که از هیچ شأن و حقی در معادلات قدرت سیاسی و مناسبات قومی برخوردار نبودند و حتا بعنوان انسان های درجه دوم و فرودست مستحق تحقیر شمرده می شدند، طرح "حقوق اقلیتها" در این دوره به معنی در انداختن یک پرسش جدی در بینه تاریخی و هنجار سیاسی افغانستان بود که در پرتو آن، اولاً واقعیت وجودی، شأن انسانی، نفوذ اجتماعی و هویت فرهنگی محروم ترین و فراموش شده ترین انسانها و گروههای اجتماعی - فرهنگی این سرزمین، شناسانده می گردید و دوماً جرئت سیاسی و جسارت فرهنگی این حاشیه رانده شدگان دایمی، برای درخواست "حق" و مطالبه "عدالت" آشکار می شد.

بنابراین، طرح این مفاهیم و تأکید برگفتمان حقوق اقلیتها، در این دوره، در واقع مبدأ سلسه ای از تغییرات سیاسی - اجتماعی و دگرگونی های ذهنی - فرهنگی در مناسبات قومی و مطالبات سیاسی گروههای انسانی گردید که برای نخستین بار در این کشور مطرح می شد. ترویج این مفاهیم و تأکید برالگو پردازی های جدید در گفتمان ملی، بینه فسیل شده در تعریف هویت ها و گرایش تثبیت شده در تقسیم انسان های این سرزمین را به درجات فرودست و فرا دست بر مبنای اعتبارات قومی، تباری و مذهبی و اجتماعی به چالش جدی و تزلزل ساختاری دچار ساخت.

از آغاز دهه هشتاد خورشیدی که کنفرانس بن، آغاز تحولات و تغییرات تازه ای در سرنوشت سیاسی، معادلات قدرت و مناسبات قومی گردید و طی آن، جنگ های داخلی و قومی فرو نشسته و دولتی مرکب از گروه های مختلف سیاسی و سران و نخبگان قومی، در کابل ترتیب یافت، تصور و استدلال بازیگران داخلی و حامیان خارجی بر این بود که در فرایند تحولات جدید، مشارکت قومی و حقوق اقلیتها تمثیل گردیده است.

الکون پرسش در این است که آیا به راستی، حقوق اقلیت ها و مشارکت قومی تأمین گردیده است؟ آیا اساساً طرح حقوق اقلیت ها می تواند شرایط و اسباب تأمین حقوق اقوام و مشارکت واقعی اقلیت ها را در پروسه ی دولتمداری و مشارکت واقعی در حاکمیت فراهم سازد؟ آیا مالکیت دارایی های ملی و فرهنگی، نهادینه شدن مناسبات انسانی، برابری حقوقی، رفع تبعیض های سیاسی و تکامل

ساختاری می تواند با گفتمان حقوق اقلیتها، تمثیل کننده و تعریفگر مشترکات ملی و انسانی شدن میراث قدرت سیاسی گردد؟

تأکید و تأمل جدی این گفتار، بر این مفروضه استوار است که با توجه به تغییرات ساختاری و دگرگونی های ذهنی پدید آمده و واقعیت های پذیرفته و حقایق تثبیت شده در جامعه ی پس از جنگ افغانستان، طرح و تأکید بر حقوق اقلیتها بیش و پیش از آن که یک طرح و مطالبه ی حقوقی در جهت تأمین عدالت سیاسی - اجتماعی باشد؛ اصولاً می تواند یک مدعای صرفاً سیاسی و نا دقیق است که عمدتاً مصرف سیاسی و شعاری خواهد داشت. این شعار سیاسی، چه بسا خود، به مثابه مانع جدی و ابزار بازدارنده در طرح و تأمین واقعی حقوق اقوام، صلح، مشارکت، شکیبایی و همسنخی ملی خواهد بود.

### 1. گسترش منازعه ی اجتماعی

طرح هر نوع مدعاهای سیاسی - قومی که اولاً از یک پشتوانه ی علمی و بنیاد بایسته ی حقوقی برخوردار نباشد، و دوماً، منطبق با واقعیت های سیاسی، ساختار قومی و بینش اجتماعی نباشد، در جامعه ی قبیله ای افغانستان که هنوز به ثبات واقعی سیاسی و حاکمیت ملی مقتدر و منبسطی نرسیده است، به تشدید احساسات قومی ستبری بیشتری می بخشد و در مقابل، به کاهش احساسات ملی مجال های گسترده تری را فراهم می سازد.

بینش قومی در افغانستان آغشته به بد نگری، سرشته با عصاره ی خویشتنخواهی و تنگ چشمی و مبتنی بر قشر بندی ها، کاست ها، طبقه بندی ها و کد گذاری های کاملاً قبیله ای است. در چنین جامعه ای، طرح هر نوع شعار و شالوده ای که با درک و تعریف روشن و ساده ای صورت نگیرد، می تواند موجب بد فهمی از جانب سایر اقوام گردیده و چه بسا آن را مغایر با نقش اجتماعی، جایگاه قومی و موقعیت طبقاتی خویش قلمداد نموده و تنگ کننده ی جایگاه و جایگزین سیاسی خویش می پندارند و در نتیجه، شدیداً مورد مخالفت و مقابله قرار می گیرد. این حقیقت از آن جا ناشی می شود که دریا بیم گروههای قومی و اجتماعی افغانستان هنوز هم شناخت دقیق و درک درستی از ارزشهای فرهنگی و جلوه گاه اجتماعی همدیگر ندارند و به همین دلیل غباری از پیشداوری، بد باوری و وارونه اندیشی در ذهن و قضاوت شان نسبت به همدیگر نقش بسته و حتا این نوع قضاوتها و پیشداوری ها در بینش و گرایش جمعی شان، درونی شده است.

از آنجا که حاکمیت سیاسی در چهار سده ی اخیر، پیش از هر چیز بازتاب اراده و افاده ی سیاسی یک قوم در مدیریت یکجانبه ی مناسبات قدرت بوده است، طرح مسایلی که به تغییر و ارتقای موقعیت و شرایط سیاسی سایر اقوام نسبت پیدا کند، ممکن است به راحتی مورد بدفهمی و واکنش سیاسی قرار گرفته و موجی از واکنشها و برآشفتگی های تازه را برانگیزد.

قرار گرفتن پیوسته ی قدرت برترسیاسی و انحصار امتیازات کلان ملی در اختیار نخبگان سیاسی و رهبران قومی یک گروه تباری خاص، به مرور، فاصله های روحی، تفاوت های سیاسی، شکاف های ساختاری، قضاوتها ی ذهنی بد بینانه ای را میان اقوام مختلف، گسترده و پیورده است؛ از همینر، هر نوع دعاوی قومی، قبل از آن که به درک و دریافت درستی برسد، می تواند به یک شکاف و تضاد بزرگ قومی تبدیل گردد.

## 2. الگوی اقلیت - اکثریت، جدایی اندیشی و گسستگی ملی

تأکید بر الگوی اقلیت و اکثریت در گفتمان قومی و توسل بر ترویج سیاسی آن در فرهنگ عمومی، یک گزینه ی انحرافی و بسا، بحران زا است که شرایط و زمینه های تحقق پذیری آن بسیار مشکل می نماید و اصرار بر دامه ی این گفتمان، نتیجه ای جز تعمیق شکاف های قومی و بن بست تعامل ملی و تشدید چرخه ی بحران، در پی نخواهد داشت. این نگرانی ناشی از درک دلایل ذیل می باشد:

**الف.** بر اساس برآورد ترکیب جمعیتی مناطق، واقعیت های زیست بومی موجود و نیز برمبنای برآوردهای آماری منابع مستقل و بویژه سازمان ملل در سالهای اخیر، بطور قطع نمی توان هیچ اکثریت قومی را در افغانستان نشانی داد. تمام اقوام افغانستان نسبت به مجموع اقوام دیگر در اقلیت قرار دارند. هیچ دلیل و سند آماری مستدل، ثابت شده و مستندی در دسترس نیست که ثابت کند یک گروه قومی از اکثریت مطلق نسبت به سایر گروه های قومی برخوردار است. بنابراین و از همینرو افغانستان را، کشور اقلیت ها می نامند.

**ب.** مبنای گفتمان ملی بر الگوی اقلیت و اکثریت، عملاً ترویج باورهای جدایی اندیشانه و تأکید و تأیید ی بر فرایند قوم مرکزی خواهد بود که از سوی گروه سیاسی - قومی خاصی دیرزمانی

است مطرح، ترویج وحتا تئوریزه می گردد. تأیید این گفتمان، تنها به سود بر تری جویی های اجتماعی و امتیاز طلبی های کلان سیاسی - ملی درحوزه ی قدرت تمام می گردد که گروه خاصی خواهان تدوین، تثبیت، تداوم وتحکیم آن به مثابه یک فرهنگ پذیرفته ی سیاسی در تعامل ملی هستند.

ج. تأکید برگزاره ی اقلیت واکثریت، خود به دعاوی تحریک آمیز ومنحرف کننده ی سیاسی مجال بیشتری فراهم خواهد ساخت. تقسیم بندی گروههای قومی مختلف بر اساس یک گمانه ی آماری به درجات مختلف، به برانگیختن رقابت وحساسیت اجتماعی بیشتر برکسب وحتا جعل آمار صوری منجر می گردد واین روند، به جای آن که فرایند همسویگی ملی، همسازگری اجتماعی، ادغام فرهنگی، تلفیق وتالیف ذهنی را تسهیل ببخشد، فرایند گسستگی سیاسی، تنازع فرهنگی، پریشانی هویتی وبیگانگی اجتماعی را دریک جامعه ی متکثر و متفرقی مثل افغانستان، مساعد تر می سازد.

د. تجربه ی تاریخی وسرگذشت معادلات سیاسی درافغانستان نشان داده است که ادعای اکثریت ازجانب گروهی و اثبات اقلیت گروههای اجتماعی، فرهنگی ودینی دیگر، مبتنی برانگیزه وبهانه ی انحصار سیاسی، برتری جویی اجتماعی وفاصله گذاری های فرهنگی بوده است. نتیجه ی طبیعی و فرایند سیاسی چنین روندی، ترویج وحتا تثبیت یک بینش فاشیستی درحوزه ی گفتمان فرهنگی - اجتماعی می باشد که درنوع رابطه و نگاه به قدرت تجلی پیدا کرده است؛ وآن، پارادایم " نگاه از بالا" دربینش جمعی ودانش سیاسی گروه قومی خاصی در افغانستان می باشد.

گفتمان قومی مبتنی بر نگاه از "بالا" ، به صورت آشکارا به یکجانبه گری سیاسی مشروعیت ملی بخشیده است که براساس آن، یک گروه سیاسی خوش نشین از آدرس یک گروه قومی خاص، اراده ی سیاسی وهوسهای قومی خویش را به مثابه الگوی بی بدیل در حوزه ی تعامل ملی و مدیریت قدرت سیاسی، تقدیر وتحمیل کرده اند. بنابراین واز همینرو، پافشاری بر ادامه ی گفتمان اقلیت واکثریت، پیش از آن که به تأمین وتعمیل حقوق اقلیت ها منجر شود، استبداد ذهنی را به یک فرهنگ سیاسی وفاشیسم فرهنگی - فکری را به یک سنت پذیرفته ی ملی ارتقا می بخشد ومجاری هرنوع گفتمان خرد ورزانه وتعامل دمکراتیک را بیش از پیش، سد می کند.

۵. به رسمیت شناختن گفتمان اکثریت و اقلیت، در صورتی که با خرد‌گریزی عوامانه و دگماتیک همراه باشد، می‌تواند به رشد حس پنهان راسیسم، افراط‌گری، بنیادگرایی مذهبی منجر گردیده و بسترهای ذهنی و فرهنگی تفوق‌طلبی و پندار محق بودن غلبه‌جویی و سلطه‌گری اکثریت بر اقلیت منجر گردد.



### فرایند الگوی اقلیت - اکثریت

### 3. جایگزینی درجه بندی‌های اعتباری به جای عدالت

رسمیت بخشیدن به گفتمان "حقوق اقلیتها"، از نظر ماهیت حقوقی نیز، مغایر آرمان عدالت خواهانه است. تقسیم بندی حقوق شهروندان بر مبنای کمیت، مستلزم سهمیه‌گذاری میزان این حقوق بر معیار کدهای تباری و مبنای اعتباری مانند هویت فرهنگی، تصورات اجتماعی - سیاسی و ماهیت فیزیولوژیک خواهد بود. سنجش کیفیت و کمیت حقوق طبیعی و اساسی انسان‌ها بر اساس مفاهیم بی اعتبار و غیر اصیلی چون شمارگان عددی، تعلقات خونی و طبقه بندیهای اجتماعی نقض آشکارشان شهروندی و مقام حقوقی انسان‌ها می‌باشد.

انسان بودن بشر و حقوق طبیعی و شهروندی او، به اعتبار "انسانیت" اوست نه براساس سنجش رنگ پوست، ویژگی های ژنتیکی، خصوصیات فرهنگ و تفاوت های فیزیکی و فیزیولوژیک او. مسلماً در هیچ مکتب حقوقی و با هیچ قرائت انسانی نمی توان میزان حقوق طبیعی و شهروندی انسان هارا به اعتبار هویت تباری، زبانی و خونی آنان تعیین کرد و براساس این معیارها، میزان سهمیه و معیار کمیت و کیفیت این حقوق را تعریف، تقسیم و تفویض نمود.

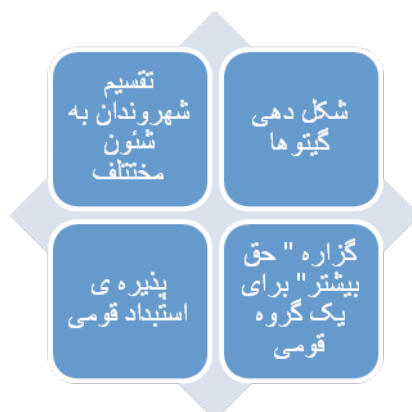
بنابراین، چنانچه حقوق اقلیت ها با مفروضه ی " اقلیت بودن " گروه های اجتماعی، فرهنگی و مذهبی تعریف گردد و براساس چنین تعریفی، نقش و سهم حقوقی به آن ها داده شود، به چندین پیامد سیاسی - حقوق منفی، مجال ظهور داده می شود:

الف. تقسیم جامعه و شهروندان به درجات و طبقات مختلف، با سطوح شأن اجتماعی، ارزشهای فرهنگی، احترام فردی و جمعی متفاوت و درجه ی برخورداری از حقوق و امتیازات متفاوت؛

ب. به رسمیت شناختن گیتوها و جمعیت های دایما حاشیه نشین به اعتبار اقلیت بودن شان از نظر مذهبی، قومی، اعتقادی، فرهنگی و سیاسی؛

ج. محق دانستن "حق بیشتر" برای گروه قومی مدعی اکثریت و اختصاص سهم و امتیاز کلانتر برای نخبگان این گروه به صورت دایمی؛

د. گردن نهادن به استبداد قومی، برتری جویی اجتماعی و سطله ی سیاسی مداوم و مشروع گروه قومی اکثریت؛



## الگوی درجه بندی اعتباری

### 4. حقوق اقلیتها و تلقی تبار گرایی

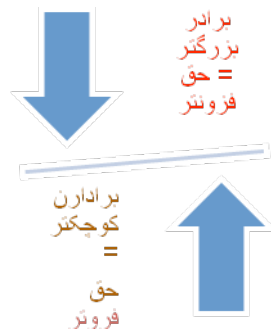
پذیرفتن مفروضه‌ی تقسیم گروه‌های قومی و اجتماعی جامعه از نظر نشانه‌های تباری - فرهنگی، به اقلیت و اکثریت، به تثبیت و ترویج عملی و عینی تئوری گفتمان " برادر بزرگتر و برادران کوچکتر " منجر می‌گردد که گروهی از تبارگرایان، مجدانه در پی تئوریزه کردن، اثبات و رواج آن در ادبیات سیاسی و فرایند تعامل قومی هستند.

تئوری برادر بزرگتر- برادران کوچکتر، حامل یک اندیشه‌ی سیاسی و گرایش پر رنگ و پر رونق تباری است که از یک مفهوم حقوق - فرهنگی در فرهنگ سنتی افغانستان نشأت می‌گیرد. بر اساس یک رابطه‌ی معمول و هنجار شده در نظام خانوادگی، معمولا برادر بزرگتر در روابط خانوادگی، از احترام، اعتبار و شان فردی و اجتماعی بیشتری برخوردار است و اصولا در امور اقتصادی، مدیریت و تصمیم‌گیری‌های مهم، جانشین پدر و ریس خانواده می‌باشد.

برادر بزرگتر، بدلیل دارا بودن مقام والای معنوی و مرتبت رفیع خانوادگی، از اختیارات و امتیازات مهمی در سلسله مراتب خانوادگی بهره‌مند است و بدینرو نسبت به برادران مهتر، از حق تصمیم‌گیری به جای آنان، حق تنبیه و یا امتیاز دادن و حق کنترل و هدایت آن‌ها را در امور تربیتی، روابط خانوادگی، مدیریت اقتصادی، روابط اجتماعی و عشیره‌ای برخوردار است.

تلقی نمادین از مفهوم برادر بزرگتر در گفتمان سیاسی تبار گرایان، دقیقا ناظر بر نقش، کارکرد و جایگاه سنتی برادر بزرگتر، یا " لای کلان " در نظام خانوادگی افغانستان می‌باشد. با چنین تلقی از معادله‌ی برادر بزرگتر- برادران کوچکتر در ادبیات سیاسی، هویداست که گروه قومی مدعی اکثریت، خود را محق برخورداری از حق بیشتر و امتیاز کلانتر در حوزه‌ی قدرت سیاسی و تعامل ملی می‌پندارد و برادران کوچکتر را ملزم به پذیرش بزرگی، برتری، ارجمندی نسبت به

جایگاه و مقام معنوی و سیاسی خویش می شمارد و اطاعت پذیری، گردن گذاری و تمکین برادران کوچکتر را در تصمیم گیری و تولیت امور خرد و کلان ملی، از برادر بزرگتر می خواهد.



معادله ی تلقی تباری حق

#### 5. نا پیدایی معیار سنجش اقلیت - اکثریت

مشکل عمده و اساسی در فرایند طرح و تدوین حقوق اقلیتها در افغانستان، چگونگی سنجش میزان و تعیین مقیاس اندازه گیری "حق" برای اقلیت هاست.

حق، یک مفهوم اعتباری است که رابطه ی یک شخص را نسبت به فرد، جامعه و دولت تعیین می کند. حال، پرسش و چالش اصلی، در چگونگی تعیین میزان حق اقلیت ها می باشد که می باید بر چه معیار و ابزاری سنجش و ارزش گذاری شود؟

نخست: دایره ی شمول و حوزه ی تطبیق این حقوق را نسبت به اقلیت ها چگونه می توان ترسیم و طبقه بندی نمود؟ بدین معنی که گستره ی تعریف و مصادیق تبلور آن در کدام حوزه ها تجلی پیدا می کند؟ آیا این حقوق، تنها شامل "حقوق طبیعی" و "حقوق اولیه" ی افراد می شود و یا مجموعه ای از حقوق سیاسی، حقوق مدنی، حقوق اقتصادی، حقوق اجتماعی، آزادی های اساسی و حقوق شهروندی را نیز در برمی گیرد؟

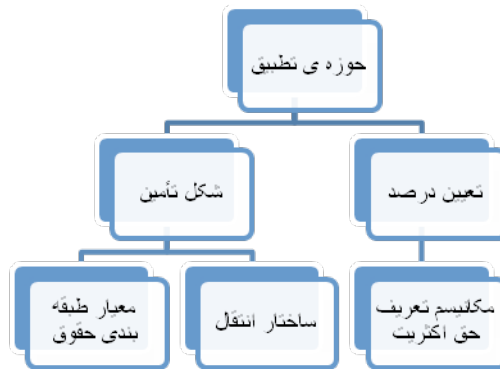
دوم: شکل تأمین این حقوق برچه کیفیت و کیفیتی استوار می گردد؟ بدین معنی که عناصر و جزئیات این حقوق شامل افراد حقیقی می گردد و یا اشخاص حقوقی؟ و یا این که به صورت جمعی، مشمول گروه موسوم به اقلیت می گردد؟

سوم: معیار طبقه بندی این حقوق چگونه و بر اساس چه الگویی نسبت به گروههای مختلف اقلیت سنجیده و سهمیه گذاری می گردد؟ تعیین میزان حقوق اقلیتهای مختلف افقی خواهد بود؛ یعنی بصورت همسنگ و مشابه تقسیم می گردد و یا بصورت عمودی خواهد بود که بر مبنای سلسله مراتب و شأن اجتماعی، شایستگی های فرهنگی، خصوصیات ژنتیکی و یا ویژگیهای فیزیکی شان سهمیه بندی و کد گذاری می گردد؟

چهارم: ساختار انتقال، انضمام و انطباق این حقوق در عمل چگونه صورت می گیرد و از نظر زمانی بر چه مبنایی جدول بندی می گردد؟

پنجم: میزان و حجم این حقوق چگونه و با چه نسبت و معیاری درجه بندی می گردد؟ تعیین درصد و تشخیص دقت عناصر این حقوق را چگونه می توان استوار نمود تا عدالت و صداقت سیاسی تأمین شود؟

ششم: حق و امتیاز گروه مدعی اکثریت نسبت به سایر گروهها و اقلیتها، چگونه درجه بندی و درصد گذاری می شود؟ آیا اصولا اکثریت بودن می تواند از نظر حقوقی، موجب کسب حقوق و امتیازات اقتصادی، برتری اجتماعی، تمایز فرهنگی و انحصار قدرت سیاسی برای گروه قومی خاص گردد؟ یا اینکه اکثریت بودن تنها معطوف به چانه زنی در حوزه ی مشارکت و رقابت سیاسی می گرد و نمی تواند مجوزی برای برتری امتیازات اجتماعی و بیشتری و بهتری حقوق شهروندی گردد؟



### معمای سنجش اقلیت - اکثریت

#### 6. معمای تمثیل گران سیاسی اقلیتها

پرسش مهم در مورد گفتمان حقوق اقلیتها این است که تمثیل گران واقعی و نمایندگان تام الاختیار و شایسته ی اقلیتها کیانند؟ حقوق مطالبه شده را چگونه و به کدامیک از عناصر و گروههای ذیل باید تفویض نمود؟

- رهبران قومی؟

- احزاب سیاسی؟

- خوانین و منتفدین؟

- زورمندان محلی؟

- ملاها و مراجع مذهبی؟

- ویا روشنفکران و نخبگان فکری - فرهنگی؟

مطئنا هیچکدام از این گروهها نمی توانند مدعی نمایندگی واقعی و قاطع اقلیتهای قومی شوند، چرا که تمام این گروهها و عناصر منسوب به اقلیتها:

اولاً بدلیل داشتن مخاطبان خاص، از نفوذ و پیاپیگاه اجتماعی در میان تنها، درصدی از جامعه ی قومی خویش برخوردار هستند و به همین دلیل، بصورت نسبی از شمارگان عددی خاصی نمایندگی می کنند. دوماً، بر اساس تجربه و دریافت سیاسی موجود، در صداقت، امانتداری و شایستگی واقعی این عناصر و گروهها نسبت به جامعه ی قومی شان، پرسش و تأمل جدی وجود دارد. سوماً، در توانایی، ظرفیت، صلاحیت و مدیریت این عناصر و گروهها نسبت به مکانیسم تمکین و انتقال حقوق اقلیتها به صاحبان واقعی شان جای تردید است.

## 7. ابهام در منابع تقسیم حقوق اقلیتها

پروژه ی تشخیص و تقسیم حقوق اقلیتها مستلزم وجود منابع معتبر قدرت واحد سیاسی برای مدیریت درست و انتقال سالم این حقوق می باشد. با توجه به فقدان یک قدرت صالح و سالم مرکزی، با درک پیشینه ی غبار آلود دولتهای سیاسی و با شناخت از روابط متشنج، عصبیت آلود و بد خواهی های گسترده ی گروههای قومی در افغانستان، چگونه می توان یک منبع معتبر و قابل اعتمادی برای تقسیم عادلانه و سهمیه گذاری های معتمدانه برای حقوق اقلیتها تشخیص کرد؟

کدامین دولت و کدام قوم می تواند محور مورد اعتماد و قابل قبولی برای تمام گروههای قومی بوده باشد تا بصورت ملایم و مدنی، پروژه ی تقسیم، تعدیل و تعیین حقوق اقوام را مدیریت نموده و به شایستگی به صاحبان اصلی منتقل نماید؟

کدامین گروه قومی از شایستگی، عدالت و ورزی، و بی طرفی اخلاقی جهت کسب اعتبار و اعتماد لازم برخوردار می باشد تا محور مرکزی و قابل اعتماد سایر گروههای قومی قرار گرفته و از عهده تأمین، تعیین و تقسیم حقوق و امتیازات آنان برآید؟

آیا با ساختار سیاسی، شکافهای قومی، گسستگی های فرهنگی - اجتماعی، چالشهای اقتصادی - ساختاری و نظام سیاسی حامل اراده، بینش و استبداد قومی، چگونه می توان انتظار تأمین و تقسیم شایسته ی حقوق اقلیتها را داشت و چنین نظامی را منبع تأمین عدالت و ترویج حقوق و قانون شمرد؟

## 8. کتمان حقوق زنان

در طرح حقوق اقلیتها، عمدتاً اراده‌ی سیاسی و جمعی گروه‌های قومی تبلور پیدا می‌کند. از آنجا که زنان جامعه، بویژه در ساختار مردسالانه و قبیلوی، از جایگاه و منزلت روشنی برخوردار نیستند، نخستین و مهمترین قربانی این گفتمان، زنان می‌باشند که در پیوست هیچکدام از کتگوری‌های شناخته شده‌ی جمعی مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند. بدین معنی که جامعه‌ی زنان بدلیل شرایط اجتماعی، فرهنگی، روانی و اقتصادی کم‌رمق خود، نه در ردیف رهبران و نخبگان قومی قرار می‌گیرند؛ نه در شمار منتفدین و صاحبان قدرت و ثروت و نه در گروه روشنفکران و فعالین فرهنگی - فکری. از همینرو، چنانچه حتا حقوق اقلیتها هم تأمین گردد، بهره‌ی شایسته و شایانی از این حقوق، شامل سرنوشت خصوصی، پیشرفتهای اجتماعی - فرهنگی و بویژه آزادیها و حقوق مدنی این گروه اجتماعی نخواهد شد.

## 9. استبداد اکثریت

توسل به گفتمان حقوق اقلیتها، مستلزم پذیرش مفروضه‌ی وجود اکثریت و در نتیجه، حقوق اکثریت می‌باشد. صحه گذاشتن به پدیده‌ی اقلیت - اکثریت در تعریف روابط قومی و تبیین ساختار سیاسی - اجتماعی، نتایج پر شمار سیاسی، روانی، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی در پی دارد و آثار گسترده و عمیقی در سرنوشت اجتماعی و سرشت سیاسی - تاریخی افغانستان برجای گذاشته و هنوز هم می‌گذارد.

پرداختن به بحث حقوق اقلیتها، به معنی پذیرفتن شأن اکثریت و در ادامه، به رسمیت شناختن جایگاه و "درجه‌ی فوقانی" اکثریت است. این منطق به مرور، فرایند سلطه و سیادت اکثریت را مشروعیت سیاسی، پذیره‌ی ذهنی و تثبیت روانی می‌بخشد و در نتیجه تبدیل می‌گردد به مبنای فرهنگ سیاسی، هنجار ملی، باور تاریخی، الگوی رفتار و پندار اجتماعی و عرف الزام آور حقوقی در تعامل ملی.

سرگذشت تاریخی افغانستان به قدر کافی، دلایل و مستندات سیاسی از برآیند فرهنگ اکثریت پنداری ارائه کرده است. بسیاری از ناکامی‌های پروسه ملت سازی در سده‌های اخیر این کشور ریشه در سیادت و سلطنت گروه قومی مدعی اکثریت دارد که بر پایه‌ی همین پندار و گفتار، قدرت سیاسی را یکجانبه درگرو اراده و اداره‌ی ناسخته‌ی خویش داشته است.

بنابراین، طرح گفتمان حقوق اقلیتها می تواند بهترین و مستدل ترین بهانه وانگیزه برای اثبات واصلت حضور و نفوذ فوقانی اکثریت، گردیده و منابع مشروعیت سلطه و استبداد گروه قومی مدعی اکثریت را درسرنوشت ملی و گفتمان قدرت سیاسی، فراهم آورد. دراین حقیقت نمی توان تردید کرد که استبداد اکثریت، بزرگترین مانع تحقق دموکراسی، تأمین آزادی های مدنی، توسعه ی سیاسی، پیشرفت اجتماعی و تثبیت و تمکین حقوق اقلیتها می شود.



### الگوی استبداد اکثریت

### حقوق شهروندی؛ گزینه ی سزاوار

بهترین گزینه و راهبرد برای تأمین و تصویر حقوق اقلیتها و گروههای قومی در افغانستان، طرح، ترویج و تئوریزه کردن گفتمان "حقوق شهروندی" است. گفتمان حقوق شهروندی، هم ناظر بر تعیین و تعریف حقوق افراد است و هم، ضامن تأمین حقوق اجتماعات مختلف است و هم، مروج و منبع فرهنگ و ارزشهای انسانی در حوزه ی سیاست، جامعه، اقتصاد و قدرت.

تعریف

حقوق شهروندی به مجموعه آزادیها و اختیارات طبیعی و امتیازات اجتماعی - اقتصادی و حقوقی گفته می شود که از طرف جامعه برای فرد منظور گردیده و مورد حمایت ویژه قرار گرفته است.

### مبانی و مصادیق حقوق شهروندی

حقوق شهروندی، طیف گسترده ای از ارزشها، امتیازات و اختیارات را شامل می گردد که مهمترین آنها عبارتند از:

#### حقوق طبیعی شامل:

حق آزادی، حق حیات و زندگی، حق اختیار، حق گزینش مذهب، دین و اعتقاد و حق امنیت.

#### حقوق سیاسی شامل:

حق رأی، حق انتخاب کردن، حق انتخاب شدن، حق مشارکت سیاسی، حق اعتراض و انتقاد، حق تجمع سیاسی، حق تشکیل و تأسیس حزب و حق عضویت در مجامع سیاسی، احزاب، اتحادیه ها و انجمن های سیاسی - صنفی.

#### حقوق اقتصادی شامل:

حق کار و داشتن شغل، حق مالکیت، حق تجارت و صنعت، حق برخورداری از خدمات عمومی، حق مسکن، حق برخورداری از بیمه و...

#### حقوق فرهنگی شامل:

حق آموزش و تحصیل، حق آزادی بیان، حق آزادی اندیشه و عقیده، حق فعالیت های فرهنگی، حق تأسیس و تشکیل انجمنهای فرهنگی، ادبی، فکری، حق استفاده از زبان مادری، حق ترویج و تکثیر فرهنگ و ارزشهای فرهنگی و فکری و...

#### وبسامان شدن روابط حقوق اجتماعی شامل:

حق تشکیل خانواده، حق انتخاب مکان زندگی، حق آزادی رفت و آمد و مسافرت، حق برخورداری از خدمات بهداشتی و درمانی،

حق ارتباط و معاشرت آزاد اجتماعی، حق محافظت از هنجارها و میراث های اجتماعی و...

## دشواری فهم گفتمان

در جامعه‌ی شنیداری قومی و کم سواد افغانستان با ذهن و رفتارهای قبیله‌ای، طرح حقوق شهروندی شاید برای بسیاری، یک خیال روشنفکرانه و طرح انتزاعی برسد، ولی تجربه‌ی تاریخ تحولات فکری و سرگذشت نظریات علمی و انسانی نشان داده که داده‌های تئوریک، در نهایت راه خود را به عمق تاریخ باز می‌کند و مجاهدت و مجادله برای تحقق نظریات، به فرجام مطلوب رسیده است.

تاریخ اروپا از مجرای فیودالیزم استبدادی، خونریزی‌های قساوت‌مندان و تاریک اندیشی‌های استخوان سوزقرون وسطی گذر کرده و پس از قرن‌ها، به گفته‌های منتسکیو، جان لاک، هابس، روسو و ولتر رسیده است و نظریات آنها را در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و فکری خویش مانند آزادی، دموکراسی، لیبرالیسم، دولت ملی و حقوق شهروندی را نهادینه و جاری ساخته اند.

افغانستان هم، برای عبور از مرحله‌ی قومی و دوره‌ی تاریک اندیشی و رسیدن به عصر روشنایی نیاز به تولید فکر و باز تولید اندیشه‌های بنیادین و رهگشا دارد که بتدریج با رشد اجتماعی و تحول فکری و نو شدن نسل و عصرش، این اندیشه‌ها و ره‌یافته‌های علمی و تیوریک به ظهور و تولید انبوه برسد و زمینه‌ی اجتماعی و تحقق عملی پیدا کند. با تکرار رفتارهای تجربه شده و تداوم میراث گفتمان تاریخی و درجا ماندن در جایگاه رکود اندیشه‌ای و سکوت فکری، چرخه‌ی بحران تاریخی و عقب افتادگی ذهنی و اجتماعی ما، مکرر خواهد شد.

### 1. ارتقای شان انسانی

طرح حقوق شهروندی بعنوان یک گفتمان سزاوار، از یکسو بستر مناسبی برای ترویج ارزشهای انسانی و تکوین مناسبات فرهیخته‌ی اجتماعی ایجاد می‌کند و از سوی دیگر، زمینه‌های بلیغی برای رشد آموزه‌های سیاسی، توسعه‌ی اجتماعی، پویایی فرهنگی، نهادینگی رفتارهای مدنی و گسترش شکیبایی فراهم می‌سازد.

تأمین حقوق شهروندی، علاوه بر آن که گستره‌ی وسیعی از امتیازات و نیازهای حقوقی، اجتماعی و اقتصادی یک شهروند را برآورده می‌سازد، حیثیت فردی و ارزشهای شخصی او را نیز برجسته می‌سازد. در این نوع رویکرد حقوقی - فرهنگی، یک شهروند به اعتبار انسان بودنش، حق و شأن پیدا می‌کند؛ نه بخاطر تعلق داشتن به تبار، زبان، گروه اجتماعی، اعتقادات و گرایشهای سیاسی - فرهنگی خاص.

معیار قراردادن ارزشها و ماهیت انسانی در الگوی تعامل اجتماعی - فرهنگی، تنها و بهترین رویه در نشانه گذاری ها و موضعگیریهای اجتماعی می باشد که سبب ساز کاهش عصبیتها ها، بد خویی ها و شکافهای فعال در مناسبات یک جامعه ی قبیله ای پیشا مدرن مانند افغانستان می گردد و سیر صعود این جامعه را به سمت نو گرایی، مدارا و ملایمت خوبی هموار می سازد.

گذر از پیشداوری ها بدبینانه و ذهنیت های بدوی - قبیله ای، بزرگترین نیاز جامعه ی افغانستان می باشد که با گفتمان حقوق شهروندی به ثمر خواهد رسید. تأمین حقوق شهروندی با تأکید و تبلور "شان شهروندی" ملازمه دارد. شان شهروندی، برآمد تجلی شایستگی های ذاتی و ماهیت معنوی و افلاکی انسان است که در یک رابطه ی مدرن، شکلیا و متقابل انسانی به ظهور و بلوغ می رسد.

عبور از بحران اعتماد و آشفتگی های قبیله ای زمانی میسر می گردد که شهروندان افغانستان به این درک و دریافت انسانی برسند که ارزش و اعتبار هر کدام از انسانهای این سرزمین به انسان بودن شان است نه به تعلقات قومی، منطقه ای، زبانی، دینی و مذهبی آنان. نایل آمدن به این آرمان، از مجرای فرد باوری، ارزش مداری، تکوین شان شهروندی و تأمین حقوق شهروندی ممکن می باشد.

## 2. تأمین عدالت اجتماعی

گفتمان حقوق شهروندی، نزدیکترین و ممکن ترین راه برای تأمین عدالت اجتماعی است. دسترسی تمام شهروندان به شرایط برابر و امکانات و فرصتهای اساسی، بدون نشانه گذاری و تمایز طبقاتی، قومی، فرهنگی و زبانی و اعتقادی، بالغ ترین وجه عدالت را بازنمایی می کند.

تأمین نیازهای اولیه و تمکین مطالبات حقوقی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روانی شهروندان در یک نظام پاسخگوی سیاسی، روان اجتماعی را آسوده و استعداد جامعه را مستعد تغییر و تکامل می سازد. ایجاد فرصت برای تکامل اجتماعی و تسهیل زمینه برای تولید ملایمت و عطف فرهنگ - روانی، شهروندان را به عمق ارزشهای عدالت ورزی و لذت های معنوی آشنا می کند.

لذت بردن از عدالت، مستلزم درک مفاهیم و حس مصادیق عدالت ورزی است. در جامعه ای مثل افغانستان که استبداد و نابرابری شکل غالب روابط اجتماعی - فرهنگی می باشد، درک عدالت و لذت بردن از مصادیق آن، به یک آرامش عمیق روانی منجر می گردد و سریعترین بازتاب را در تبلور پذیره ی تحول و مثبت اندیشی، نمایان می سازد.

از همینرو است که پس از تحولات بن، ضریب تحولات اجتماعی و دگرذیسی های فرهنگی - ذهنی در میان آن دسته از گروههای قومی که شدید ترین فشار و تبعیض قومی - فرهنگی و مذهبی را در تاریخ

سیاسی - اجتماعی شان تجربه کرده اند، سریعتر و آسانتر از سایر گروههای قومی، و مخصوصاً نسبت به گروههای قومی مجری قدرت ویا شریک در قدرت، نمایان شده است.

تکوین تدریجی چنین تحولی، در نتیجه ی پدیداری برخی آزادی ها، شرایط مساعد اجتماعی، فرصتهای فرهنگی - آموزشی، امنیت ونظام نیمساخته ی سیاسی مبتنی بر قانون اساسی نسبتاً دمکراتیک با نگاه به حقوق شهروندی، صورت بسته است. تبلور این واقعیت نشاندهنده ی این حقیقت می باشد که چنانچه نظام سیاسی برساخته ای ایجاد گردد که مقید به یک قانون اساسی منبعث از ارزشها وحقوق شهروندی باشد، می تواند به نهادینه ساختن روابط حقوقی و پایداری عدالت اجتماعی - سیاسی در افغانستان، منجر گردد.

### 3. به بلوغ رسیدن ببینش جمعی

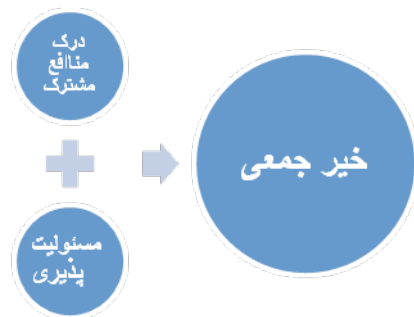
تثبیت ارزشهای معتبر شهروندی وبسامان شدن مناسبات انسانی در یک جامعه، به رشد ببینش جمعی وگشایش مولدات ذهنی منجر می گردد. بلوغ خرد جمعی، روند نهادینه شدن رفتارهای عقلانی وفهم دمکراتیک شهروندان را ارتقا می بخشد و گرایش واندیشیدن معطوف به منافع مشترک وتعریف شده را بصورت یک امرجمعی برجسته می سازد.

درک مشترکات وتعریف منافع توافق شده، فرایند باورها و شعور اجتماعی را فریه ساخته و مسئولیت پذیری، تعهد و وجدان قردی را درقبال منافع ودارایی های جمعی تضمین می کند. گزاره ی " خیر جمعی" تنها ازگذر باورهای همسنخ ودریافت هم اندیشی اجتماعی میسر است که حس مشترک را برای تفسیر شاخصه های عقلانی خیر عمومی به ظهور می رساند.

گریز از دیگری، ریشه درفقدان درک مشترکات و فهم خیرعمومی دارد که به مثابه یک سد فرهنگی ومانع ذهنی درتعامل اجتماعی شهروندان، شناخت منافع مشترک وفضیلت عمومی را دچار اختلال می سازد و درنتیجه، به بد باوری واغلب به بد فهمی متقابل وگاه به منازعه ی مداوم وبی حاصل می انجامد.

چنانچه دریک فرایند مدنی، تمام شهروندان بصورت مداوم وموثر، از کلیه ی حقوق وتکالیف شهروندی برخو ردار گردد، بهانه ای برای منازعه و تقابل اجتماعی باقی نمی ماند. منازعه ی اجتماعی عمدتاً ریشه در درک ناقص از مشترکات و شناخت محدود از مسولیتها، حقوق وانجام وظایف فردی در روابط اجتماعی دارد. طی این روند، گروهی تصو می کنند میزان برخورداری ازسهم

وامتياز اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، با پندارهای صوری و تصورات ذهنی مانند عوامل تباری، خونی، زبانی و اجتماعی مرتبط است.



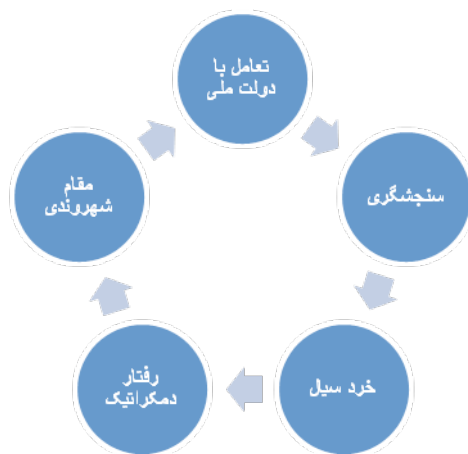
فرایند بلوغ خرد جمعی

بنابراین، تأمین حقوق شهروندی، فرصت شناخت و درک اجتماعی را ارتقا می بخشد و زمینه ها و بسترهای نابرابری را که عمده ترین دلیل تشدید گسستگی های فرهنگی - ذهنی و شکافهای فعال اجتماعی می باشد، منتفی خواهد ساخت.

#### 4. رشد عقلانیت سیاسی و توسعه ی خرد جمعی

گفتمان حقوق شهروندی، فرایند تعامل اجتماعی را سیرعقلانی می بخشد و ضریب دقت و سنجشگری شهروندان را در مواجهه با منافع جمعی و مصالح عمومی به خردمندی و پیوستگی می رساند. رشد عقلانیت، مستلزم درک منافع کلان و دریافت باورهای مدنی است که شهروندان را به سمت یک مرحله ی تکاملی و تکوینی اشارت می دهد.

مقام شهروندی، یک مرحله ی فراتر از چارچوبه های مرسوم ساختار و سنت اجتماعی است که جریان سیال خرد مندی یک جامعه را بسامان می کند و در پرتو این سیر خردورزی، شهروندان به شخصیت فردی و اعتبار شهروندی خود عمیقا ایمان پیدا می کند و در نتیجه، چارچوبه ی رفتارهای خود را در پیوند با هویت وجودی و منافع دیگری تنظیم و ترمیم می سازد.



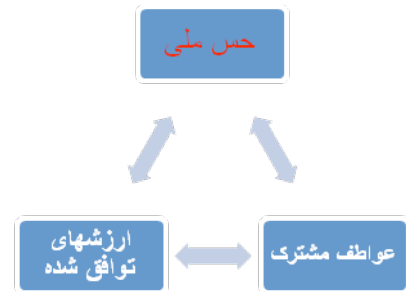
### الگوی توسعه‌ی عقلانیت سیاسی

جریان تأمین حقوق شهروندی، رشد علانیت سیاسی را در بستر رابطه‌ی شهروندان با نظام سیاسی ونسبت رفتارهای های دمکراتیک را در تعامل با نهادها ی مدنی تبلور می بخشد. بدین معنی که هرچه میزان امتیازات و مطالبات اجتماعی ازسوی دولت ملی، گشاده تر و سخاوتمندانه تر تأمین گردد، پیوند شهروندان با دولت و تعامل آنها با نهادهای مدنی روشنتر وعقلانی تر می گردد ومعیار فهم منافع مشترک، سنجش پذیر تر و میزان پویایی و کوشایی جامعه پیوسته تر و پر حجم تر می شود.

### 5. تکوین روح ملی

در پرتو گفتمان حقوق شهروندی، از آنجا که شهروندان به درک مشترک از مفاهیم ملی وفهم دقیق از جایگاه دیگری نایل می گردد، روند پیوستگی ودانستگی ملی باورو می گردد. تکیه وتاکید بر باورهای مشترک و"امرکلان"، شهروندان را به یک آدرس بزرگ نشانی می دهند که رسیدن به آن آدرس وتوقف در آن منزل، وجهه همت تمام شهروندان می گردد. این آدرس مشترک، کلیه ی شهروندان را بهم وصل می کند.

## گزاره ی حس ملی



"حس ملی"، تبلور عصاره ی عواطف تمام شهروندان است که آنها را از یکسو با همدیگر درهم می تند و از سوی دیگر، انرژی و تمرکز آنان را به عناصر مشخصی چون سرزمین، منافع و ارزشهای تعریف و توافق شده معطوف می سازد. این حس ملی در پرتو یک روند مدنی و عقلانی پدید می آمد و به مثابه یک جریان دینامیک، فرایند روح ملی را بازتولید می کند. اما چنانچه این روند با استوار شدن یک نظام سیاسی ایستا و منقبض، مواجه گردد جریان رشد مدنی و مولفه های شهروندی نیز متوقف می گردد. در این صورت است که روح ملی دچار گسل و گسست شده و مجاری رفتارهای عقلانی در تعامل شهروندان مسدود می گردد.

### 6. انسانی شدن مناسبات اجتماعی

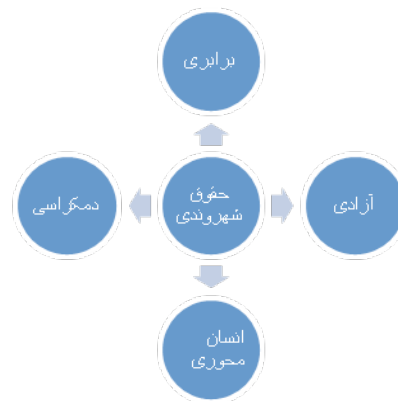
چنانچه گزینه ی حقوق شهروندی در تعریف هویت و تنظیم ساختار کلان ملی مورد استفاده قرارگیرد، تعامل شهروندان مبتنی بر نظم و شکیبایی خواهد بود. توزیع برابر امتیازات و برابری در ارزشگذاری های شهروندی، ارزش و اعتبار فردی و جایگاه اجتماعی آنان را در نظام اجتماعی برجسته می سازد. بدینرو، رفتار شهروندان در تعامل با همدیگر و در برخورد با پدیده های مختلف، مقید به نظم مدنی و منضبط به هنجارهای انسانی می گردد.

در گفتمان حقوق شهروندی، از آنجا که در پرتو قانون و عدالت، کلیه ی شهروندان به حق فردی خود می رسند، کسی جای کسی دیگر نمی نشیند، گروهی از گروه دیگر برتر نیست و همه به مسئولیت و تعهد شهروندی مشترکی باور دارند، نظام مناسبات اجتماعی، نظامی شکیبایی و مبتنی بر احترام، اعتماد و اعتبار خواهد.

### 7. به فعلیت رسیدن دمکراسی و آزادی

تحقق دمکراسی و ارزشهای دمکراتیک، در آیینی رفتارهای مدنی و برابری آزادی های اجتماعی دیدنی می باشد. در نظام اجتماعی و حقوقی که انسان محوری و ارزش مداری، مفقود باشد، ارزشهای دمکراتیک تحقق پذیر نخواهد بود؛ چرا که این ارزشها، بازتابی از یک ارزش معتبر و

محوری هست که درحوزه ی حقوق شهروندی قابل تحقیق و تحقق می باشد. درنظامی حقوقی واجتماعی ای که مولفه های حقوق شهروندی تعریف و تبلور عینی پیدا کند، ارزشهای معتبرانسانی دیگر نیز مانند پلورلیسم، انسان گرایی، مدارا، خردورزی و دگر پذیری بازتولید می گردد.



#### مبانی حقوق شهروندی

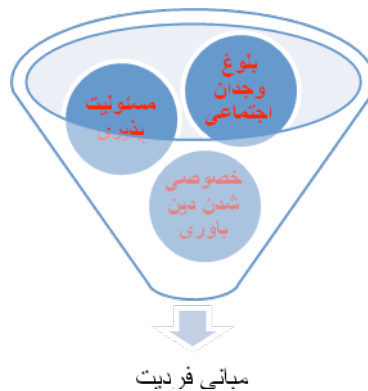
آزادی با مفاهیم پر دامنه و مصداق های گسترده، در زمره ی حقوق معتبر و مدلل شهروندی بشمار می رود. مشارکت سیاسی، برخورداری از امتیازات مادی و معنوی جامعه نیز از حقوق تعریف شده ی شهروندان می باشد که در یک نظام دمکراتیک قابل اندازه گیری و سنجش می باشد. بنابراین، تأمین حقوق شهروندی ملازمه ی وثیقی با تأمین آزادیهای طبیعی، سیاسی و فرهنگی و تحقق مبانی دمکراسی در یک جامعه ی شهروندی دارد.

#### 8. رشد و رواج فردیت

یکی از الزامات مهم گفتمان حقوق شهروندی، رشد پروسه ی فردیت می باشد. درنظام شهروندی، ارزش های انسانی با معیارهای صوری و سنتی تعریف نمی گردد که برمبنای آن عناصری چون خون، زبان، رنگ و تعلقات گله ای و گروهی معیار ارجگذاری و مبنای امتیاز دهی باشد بلکه این معیار با مقیاس های معنایی و شهودی دیگری مانند ارزشهای طبیعی و ماهیت ذاتی او مورد سنجش و ارزش قرار می گیرد.

ارزشمند بودن فرد در نظام شهروندی، به رشد تعهد شهروندان در قبال نظم اجتماعی و هنجارهای قانونی بیشتر کمک می‌کند و آنها را نسبت به رعایت وجدان اجتماعی در خلوت‌ترین زوایای رفتاری‌شان ملزم می‌سازد. در چنین روندی، فرد ضمن آن که خود را آزاد از قیود وابستگی‌های گله‌ای و تعلقات صوری می‌داند، از مسئولیت‌پذیری و دگرخواهی انسانی نیز غافل نیست.

فردیت، فقط تنها شدن انسان در فضای زندگی جمعی نیست بلکه حامل ارزشهای عمیقی چون استقلال، خودشناسی، خویشترن‌باوری، دگرخواهی، مسئولیت‌پذیری، کاهش تعصبات قومی، خونی و مذهبی، رشد خردورزی و فردی شدن باورهای دینی و مذهبی نیز می‌باشد. مجموعه‌ی این ارزشها، نیازهای مبرم روحی، فرهنگی، ذهنی و معنوی شهروندان هستند که فرایند تعامل و تکامل یک جامعه را نظام‌مند می‌سازد.



## 9. تأمین مشارکت سیاسی

گفتمان شهروندی، فرایند مشارکت سیاسی را نیز به شایستگی تبلور می‌بخشد. در یک فضای آزاد و دمکراتیک که همه‌ی شهروندان از فرصتهای برابر و امکانات یکسان برای تأثیرگذاری بر روند سیاسی و مطالبات اجتماعی برخوردار باشند، هم‌انگیزه‌ی مشارکت تقویت می‌گردد و هم‌زمینه‌ی مشارکت در حوزه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی تأمین می‌گردد.

حق انتخاب شدن و حق انتخاب کردن، بزرگترین و مهمترین حق شهروندی است که یک شهروند در روشنایی آن می‌تواند در حوزه‌ی قدرت سیاسی تأثیر بگذارد و براساس میزان حضور و نفوذ خویش، نظام سیاسی - اجتماعی را متأثر از اراده، اندیشه و رأی خود سازد.

## 10. ترویج شکیبایی و مدارا

شکیبایی، روشن ترین پیامد گفتمان شهروندی است. در یک جامعه ی شهروندی با ساختارهای دمکراتیک و رفتارهای مدنی، شهروندان می آموزند که چگونه به حق خود برسند و شأن خود را دریابند و نیز چگونه به حق دیگری احترام قایل شوند و شأن آنان را محترم بشمارند.

تشخیص حوزه ی خصوصی از حوزه ی عمومی و تعریف حق فردی و چگونگی دریافت آن، نخستین و مهمترین مرحله در ترویج شکیبایی و تطبیق مدارا و مدیریت رفتارهای اجتماعی می باشد که روند مناسبات شهروندی را به کمال مدنی می رساند.

## 11. ارتقای شأن شهروندی زنان

با تحقق یک فضای دمکراتیک و روند شهروندی، زنان بیشترین ثمر مدنی را در مناسبات اجتماعی بدست می آورند. در جامعه ی سنتی و شدیداً مرد محور افغانستان که زنان حتا در سرشماری عمومی هم مورد ثبت و تحلیل آماری قرار نمی گرفتند، رشد فردیت و گسترش آزادیهای مدنی بزرگترین زمینه را برای تبلور شخصیت فردی، جایگاه اجتماعی و شأن شهروندی این قشر حاشیه نشین، فراهم می سازد.

دسترسی به آزادی های اولیه و حقوق طبیعی، به زنان این فرصت و اهمیت را می دهد که بعنوان شهروندان همسنگ با سایر اقشار و گروههای اجتماعی در فعالیتهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سهم بگیرند، به فرصتهای بزرگی در جهت رشد فردی و اجتماعی برسند و بعنوان شهروندان بالغ و رشید جامعه، حق تصمیم گیری، حق انتخاب شدن و حق انتخاب کردن و حق آزادی داشته باشند.

## 12. بسامان شدن روابط اخلاقی

جنگ و خشونت مداوم در سه دهه تاریخ اجتماعی - سیاسی افغانستان بطور گسترده ای نظام اخلاقی جامعه را دچار تحول ساخته است. با آنکه جامعه ی افغانستان یک جامعه شدیداً مذهبی است که در آن، هنجارها و معیارهای دینی در تنظیم و کنترل رفتارهای فردی و اجتماعی بشدت سختگیرانه است؛ اما مناسبات اخلاقی جامعه طی این دوره بر اثر جنگ و خشونت های ذهنی و رفتاری بشدت آشفته است و عناصر بیشماری از صفات نا پسند را در رویه ی اخلاقی جامعه، درونی کرده است. بدگمانی، بی اعتمادی، تشدید عصبیت های مذهبی - قومی و خصومت ورزی های مداوم غیر عقلانی از جمله ی

این صفات اخلاقی است که ساختار فرهنگی و نظام معنایی و شهودی اخلاق اجتماعی را صورت بخشیده است.

## الگوی



## الگوی اخلاقی نظام شهروندی

روند شهروندی با تلطیف روابط انسانی، کاهش عصبیتهای قومی، تعهد پذیری درمقابل مسئولیتهای اجتماعی، تأمین برابری و مساوات، رشد عقلانیت و گسترش مدارا، نقش مهمی را در پردازش و پالایش اخلاقی جامعه ایفا می کند و عناصر و صفات معنوی رقیقی را در نظام اخلاقی شهروندان می افزاید.

بسامان رسیدن و پالایش نظام اخلاقی جامعه ی فروپاشیده ی افغانستان، نخستین و مهمترین گام درتعالی فرهنگی و ذهنی و رفیع ترین سکوی پرش بسوی معنویت اجتماعی و امنیت مدنی می باشد.

تأمین حقوق شهروندی، اساساً خود یک پدیده ی اخلاقی است که براساس آن انسان با دسترسی به کلیه ی حقوق طبیعی و آزادی های ذاتی و فطری خود، به فلسفه ی اخلاق و اخلاق فلسفی رونق و رواج اجتماعی می بخشد و ارزشهای اخلاقی مانند نیک اندیشی، نیک رفتاری و نیک پنداری را درتعامل اجتماعی نهادینه می سازد و الگوی برابری و برادری را بعنوان یک دستور الزام آور اخلاقی درحوزه ی اندیشه ی اجتماعی و عمل سیاسی مبدأ قرار می دهد.